«آرمان ملی» هفته کتاب در تنگنای کاغذ را بررسی می‌کند

کاغذ گران و چرخه‌های در حال توقف



آرمان ملی- هادی حسینی‌نژاد: کتاب این روزها و در موسم سی‌وچهارمین دوره هفته کتاب جمهوری اسلامی ایران، بیش از آنکه با بحران مخاطب مواجه باشد، گرفتار بحرانی فراگیر در زنجیره تولید، توزیع و مصرف است؛ بحرانی که از گرانی مواد اولیه و هزینه‌های چاپ آغاز می‌شود، به افزایش قیمت تمام‌شده کتاب می‌رسد، قدرت خرید مخاطب را محدود می‌کند و در نهایت، ادامه فعالیت ناشران و کتاب‌فروشان را با دشواری‌های جدی مواجه می‌سازد. در چنین شرایطی، برگزاری هفته کتاب و تأکید بر ضرورت ترویج فرهنگ مطالعه، اگرچه اقدامی ضروری و قابل اعتناست، اما نمی‌تواند جایگزین مواجهه جدی با واقعیت‌های اقتصادی و صنفی حوزه نشر شود.

مناسبات و برنامه‌های سی‌وچهارمین دوره هفته کتاب جمهوری اسلامی ایران، از ۲۳ تا ۳۰ آبان‌ماه، با شعار «با کتاب گفت‌وگو کنیم» برگزار می‌شود. شعاری که در ذات خود، فراتر از گفت‌وگوی فرد با کتاب، بر امکان گفت‌وگوی جامعه با مسائل و مسائل جامعه از مسیر کتاب تأکید دارد اما پرسش اینجاست که در شرایطی که خود کتاب و چرخه تولید و عرضه آن با مشکلاتی جدی مواجه است، چگونه می‌توان از گسترش این گفت‌وگو و فراگیر شدن فرهنگ مطالعه سخن گفت؟ آیا اساساً می‌توان از کتاب‌خوانی انتظار داشت، بی‌آنکه درباره امکان اقتصادی تولید کتاب، دسترسی مخاطب به آن و استمرار فعالیت حرفه‌ای فعالان این حوزه چاره‌اندیشی کرد؟

کاغذ و اقتصاد نشر

برای درک وضعیت امروز بازار کتاب، کافی است به هزینه‌های تولید نگاهی بیندازیم. بر اساس گزارش‌ها و برآوردهای منتشرشده در مهرماه (گزارش آماری خانه کتاب)، هزینه محاسباتی هر صفحه کتاب حدود هزار و ۲۵۰ تومان و میانگین قیمت هر جلد کتاب نزدیک به ۲۵۰ هزار تومان اعلام شده است. این در حالی است که در بازار واقعی، هزینه هر صفحه در بسیاری از سفارش‌ها به بیش از سه هزار تومان و بعضاً تا چهار هزار تومان می‌رسد و قیمت نهایی تعداد قابل توجهی از کتاب‌ها نیز فاصله محسوسی با میانگین‌های اعلام‌شده دارد. تفاوتی که البته با توجه به نوع کاغذ، قطع کتاب، تعداد صفحات، شمارگان و کیفیت چاپ و صحافی، در محصولات مختلف یکسان نیست.

در سوی دیگر، قیمت کاغذ همچنان یکی از مهم‌ترین عوامل تعیین‌کننده در اقتصاد نشر است. بهای هر بند کاغذ تحریر ۷۰ در ۱۰۰ در بازار، از مرز ۱۱ میلیون تومان عبور کرده و گزارش‌های اخیر حتی از رسیدن قیمت برخی انواع کاغذ به محدوده ۱۲ تا ۱۳ میلیون تومان حکایت دارند. این در حالی است که کاغذ تنها یکی از اجزای هزینه تولید است. زینک، لیتوگرافی، مرکب، چاپ و صحافی نیز هرکدام سهم قابل توجهی در قیمت تمام‌شده کتاب دارند و افزایش هزینه‌های این بخش‌ها، امکان پیش‌بینی و برنامه‌ریزی اقتصادی را از ناشران سلب کرده است.

گزارش‌های منتشرشده در روزهای اخیر نیز این وضعیت را تأیید می‌کنند. در گزارشی درباره افزایش قیمت کاغذ و فشار بر ناشران، به نقل از محمدعلی جعفریه، مدیر انتشارات ثالث، سهم کاغذ و مواد اولیه مرتبط در هزینه انتشار کتاب حدود ۶۰ درصد عنوان شده است؛ سهمی که در گذشته نزدیک به ۲۰ درصد بود. همچنین به گفته او، بازگشت سرمایه ناشر از مسیر توزیع و فروش کتاب ممکن است ۱۰ تا ۱۲ ماه به طول بینجامد. به این ترتیب، ناشر باید هزینه‌های تولید بعدی را در شرایطی تأمین کند که سرمایه‌اش همچنان در چرخه توزیع و فروش آثار قبلی گرفتار است.

این شرایط فقط به افزایش قیمت کتاب منجر نمی‌شود؛ بلکه توان تولید و استمرار فعالیت ناشران را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. وقتی سرمایه در گردش کاهش پیدا می‌کند و هزینه انتشار هر عنوان افزایش می‌یابد، نخستین واکنش طبیعی ناشر، کاهش شمارگان است. چاپ در تیراژهای محدود، کاهش ریسک انبارداری و احتیاط در انتخاب آثار تازه، اگرچه ممکن است در کوتاه‌مدت راهی برای ادامه فعالیت باشد، اما در بلندمدت به تضعیف چرخه نشر و محدود شدن امکان عرضه کتاب به مخاطبان منجر خواهد شد.

آمارهای شش‌ماهه نخست سال ۱۴۰۵ نیز تصویری روشن از این وضعیت ارائه می‌کنند. بر اساس گزارش آماری خبرگزاری تسنیم در ۲۰ مهرماه، در این مدت ۴۸ هزار و ۴۸۶ عنوان کتاب منتشر شده که در مقایسه با مدت مشابه سال گذشته، ۶.۴۸ درصد کاهش داشته است. شمارگان متوسط کتاب نیز با افت ۱۲.۶۱ درصدی به ۷۱۴ نسخه رسیده است. از سوی دیگر، تعداد عناوین تجدید چاپی ۱۷.۵ درصد کاهش یافته و میانگین قیمت کتاب‌های منتشرشده در این دوره به حدود ۲۷۵ هزار تومان رسیده است؛ رقمی که نسبت به دوره مشابه سال قبل، بیش از ۴۰ درصد افزایش نشان می‌دهد. این اعداد در کنار یکدیگر، از بازاری حکایت می‌کنند که در آن قیمت‌ها افزایش می‌یابند، اما شمارگان و امکان تجدید چاپ کاهش پیدا می‌کند؛ همان وضعیتی که می‌توان آن را رکود تورمی در صنعت نشر نامید.

در این میان، وضعیت کتاب‌فروشی‌ها نیز از شرایط عمومی اقتصاد نشر جدا نیست. کتاب‌فروشی، آخرین حلقه ارتباط کتاب با مخاطب و یکی از مهم‌ترین فضاهای عمومی حیات فرهنگی شهرهاست؛ اما کاهش قدرت خرید خانوارها، افزایش هزینه‌های جاری، دشواری تأمین موجودی و تأخیر در تسویه حساب‌ها، فعالیت این واحدهای صنفی را با مشکلاتی جدی روبه‌رو کرده است. حامد رهنما، از مدیران مجموعه کتاب‌فروشی شهرکتاب، در گزارشی از وضعیت شش ماهه نخست سال، از توقف فروش در دو شعبه این مجموعه در دوره جنگ و تعطیلی فعالیت‌های حضوری و اختلال در فروش آنلاین سخن گفته است. روایت او، در کنار آمارهای کاهش شمارگان و تجدید چاپ، نشان می‌دهد که بحران بازار کتاب صرفاً به مرحله تولید محدود نیست و حلقه عرضه و فروش نیز از آن تأثیر پذیرفته است.

البته باید توجه داشت که مسائل این بازار صرفاً اقتصادی نیست. شرایط اجتماعی و روانی جامعه، سایه جنگ و نااطمینانی نسبت به آینده نیز بر رفتار مصرف‌کننده اثر می‌گذارد. در چنین فضایی، کتاب به سادگی از اولویت‌های خرید خانوار کنار می‌رود؛ نه لزوماً به این دلیل که علاقه به مطالعه از میان رفته، بلکه به این دلیل که در مواجهه با هزینه‌های ضروری زندگی، امکان اختصاص بخشی از درآمد به خرید کتاب محدودتر شده است.

کتاب‌خوانی در حاشیه معیشت

مسأله اقتصاد نشر، در نهایت به مسأله دسترسی جامعه به کتاب و وضعیت مطالعه بازمی‌گردد. آمارهای مطالعه در ایران، حتی پیش از شرایط دشوار اقتصادی سال‌های اخیر نیز چندان امیدوارکننده نبوده‌اند. بر اساس نظرسنجی پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات در آبان ماه ۱۴۰۴، ۴۱.۱ درصد پاسخ‌گویان اعلام کرده‌اند که کتاب می‌خوانند و میانگین مطالعه کتاب‌های غیردرسی، با احتساب افراد غیرکتاب‌خوان، تنها ۱۰.۹ دقیقه در روز بوده است. در همان نظرسنجی، ۴۹.۷ درصد پاسخ‌گویان کمبود وقت را مهم‌ترین مانع مطالعه دانسته‌اند و ۳۵.۳ درصد نیز معتقد بوده‌اند که کاهش دغدغه‌های مالی و معیشتی می‌تواند به افزایش فرهنگ کتاب‌خوانی کمک کند.

این ارقام، بیش از هر چیز، نشان می‌دهند که کتاب‌خوانی پدیده‌ای مستقل از شرایط عمومی زندگی نیست. نمی‌توان از جامعه‌ای که بخش قابل توجهی از اعضای آن با نگرانی‌های معیشتی، ناامنی شغلی و فشارهای روانی مواجه‌اند، انتظار داشت که مطالعه را در همان جایگاه پیشین حفظ کند. در شرایطی که تورم و نااطمینانی اقتصادی، بخش بزرگی از انرژی ذهنی و روانی افراد را به خود اختصاص می‌دهد، طبیعی است که فرصت و انگیزه مطالعه نیز تحت تأثیر قرار گیرد. به‌ویژه آنکه خرید کتاب، برخلاف برخی کالاهای ضروری، در بسیاری از خانواده‌ها در زمره هزینه‌های قابل حذف یا به تعویق انداختن قرار می‌گیرد.

از سوی دیگر، وضعیت کتابخانه‌ها نیز به‌عنوان یکی از مهم‌ترین مسیرهای دسترسی عمومی به کتاب، نیازمند توجه است. آزاده نظربلند، دبیرکل نهاد کتابخانه‌های عمومی کشور، اخیراً در نشست خبری برنامه‌های هفته کتاب، با اشاره به ضرورت شناخت علایق نسل نوجوان، اعلام کرده است که عضویت نوجوانان در برخی کتابخانه‌ها متناسب با انتظارات نیست و پژوهشی برای شناسایی عوامل مؤثر بر علاقه‌مندی آنان به کتاب و کتابخانه در دست انجام است. این اظهارنظر از آن جهت اهمیت دارد که نشان می‌دهد حتی توسعه زیرساخت‌های کتابخانه‌ای نیز به‌تنهایی تضمین‌کننده افزایش مخاطب نیست و باید میان خدمات کتابخانه‌ای، نیازهای واقعی جامعه و الگوهای مصرف فرهنگی نسل‌های جدید ارتباط برقرار کرد.

نکته دیگر آنکه در شرایط فعلی، نمی‌توان بدون داده‌های تازه و پیمایش‌های معتبر، درباره میزان افت سرانه مطالعه در سال جاری حکم قطعی صادر کرد. با این حال، کنار هم قرار دادن شاخص‌های اقتصادی، کاهش قدرت خرید، وضعیت بازار نشر و اظهارنظرهای مسئولان کتابخانه‌ها، این نگرانی را تقویت می‌کند که شرایط مطالعه نیز در مقایسه با گذشته دشوارتر شده باشد. به‌خصوص آنکه جامعه در ماه‌های اخیر، علاوه بر تورم و فشارهای معیشتی، با تجربه بحران و جنگ و پیامدهای روانی آن مواجه بوده است؛ عواملی که می‌توانند میل به مطالعه و امکان تمرکز بر آن را کاهش دهند.

نسبت هفته کتاب با واقعیت

در چنین شرایطی، هفته کتاب نباید صرفاً به مجموعه‌ای از برنامه‌های مناسبتی، نشست‌ها، رونمایی‌ها و تخفیف‌های مقطعی محدود شود. این مناسبت می‌تواند فرصتی برای بازاندیشی در سیاست‌های فرهنگی و اقتصادی مرتبط با کتاب باشد؛ سیاست‌هایی که باید از مرحله توصیه به مطالعه فراتر بروند و به موانع واقعی تولید و مصرف کتاب بپردازند.

نخستین مسئله، ضرورت بازنگری در سازوکار تأمین مواد اولیه و حمایت از تولید است. کاغذ، زینک و سایر ملزومات چاپ، کالاهایی نیستند که افزایش بهای آن‌ها صرفاً یک صنف یا گروه محدود را متأثر کند. هرگونه اختلال در تأمین این مواد، مستقیماً بر قیمت کتاب، شمارگان، تنوع آثار و در نهایت دسترسی عمومی به منابع مکتوب اثر می‌گذارد. بنابراین، سیاست‌های حمایتی باید به جای اقدامات مقطعی و غیرشفاف، بر تأمین پایدار مواد اولیه، توزیع عادلانه و قابل نظارت و کاهش هزینه‌های تولید متمرکز شوند.

در کنار آن، حمایت از کتاب‌فروشی‌ها و اصلاح سازوکار توزیع نیز ضرورتی انکارناپذیر است. کتاب‌فروشی‌ها صرفاً محل فروش کالا نیستند؛ بخشی از زیرساخت فرهنگی شهرها و واسطه ارتباط میان ناشر، نویسنده و مخاطب‌اند. تعطیلی یا تضعیف هر یک از این واحدها، به معنای کوچک‌تر شدن فضای عرضه کتاب و محدودتر شدن امکان مواجهه عمومی با آثار تازه است. تسهیل دسترسی به تسهیلات، بازنگری در هزینه‌های صنفی و مالیاتی و ایجاد سازوکارهای مؤثر برای حمایت از فروش کتاب، می‌تواند بخشی از فشار موجود را کاهش دهد.

از سوی دیگر، سیاست ترویج کتاب‌خوانی نیز باید از رویکردهای کلیشه‌ای و مقطعی فاصله بگیرد. نمی‌توان صرفاً با نصب بنر، برگزاری جشنواره و دعوت عمومی به مطالعه، انتظار تغییر جدی در الگوی مصرف فرهنگی جامعه داشت. کاهش قیمت دسترسی به کتاب، تقویت کتابخانه‌های عمومی، توجه به نیازهای نسل نوجوان، توسعه کتابخانه‌های سیار و حمایت از طرح‌های دسترسی ارزان و آسان به کتاب، باید در کنار یکدیگر قرار گیرند. در این میان، استفاده از ظرفیت فضای مجازی و قالب‌های جدید انتشار نیز می‌تواند بخشی از فاصله میان مخاطب و کتاب را کاهش دهد؛ البته نه به‌عنوان جایگزینی برای اقتصاد پایدار نشر، بلکه به‌عنوان مکمل آن.

نیست بر لوح دلم جز الف قامت دوست...

خوانشی بر رمان «الف قامت دوست»



فیض شریفی
پژوهشگر و نویسنده

رمان «الف قامت دوست» نوشته‌ی منصور آذرنوش (مصطفی راحمی)، انتشارات ژرف، یک داستان عاشقانه سیاسی اجتماعی فلسفی است. اسفندیار شخصیت اصلی داستان، یک دانشجوی تهیدست شهرستانی است که به فعالیت‌های سیاسی سرگرم می‌شود. او و دوستانش، مریم، مجید، جلال، روبیک، سیاووش، نشریه‌ی سیاسی و اعتراضی چاپ می‌کنند. اسفندیار در سرویس کارخانه با جلال آشنا می‌شود پس از دوستی فعالیت و زد و بند و... داستان عشقی بین اسفندیار و مریم استارت می‌خورد. حوادث پرکشش در کشاکش پیچ‌های تند تاریخ می‌گذرد.

صحنه‌ی آغازین: در پیشانی داستان در بخش اسفندیار آمده است که: بازجو گفت: «یه عمره کارم اینه، مثل تو رو می‌شناسم. از واقعیت حرف می‌زنید. اما فقط ذهن هستید؛ ذهن خالی؛ ذهن پر از قصه است، پر از شعرهای قهرمانیه که زندان سیاسی حرف نمی‌زنه، که زندانی سیاسی فلان و بهمانه... نه جانم این طورها نیست. این پرونده‌ها پر از اعترافات کله‌گنده‌هاتونه تو که کسی نیستی... نه جانم ما اعتراف می‌گیریم، اعتراف، حالا برو بخون که وارطان سخن نگفت».

صحنه‌ی فرجامین «جاده‌های بی‌انتها»: اصلا شاید حاصلی وجود نداشته، یک وقت از آن مادر عدالت. از آن کشور شوراها که حرف می‌زدیم اشک به چشمان مان می‌آمد. حالا می‌دانم که اشک حماقت بوده... جلال چند بار به من گفته بود فقط تو قبرستونه که اشتباهی صورت نمی‌گیره. یه روز من از شما پرسیدم شغلتون چیه شما گفتید زندگی کردن. حالا اگر کسی شغل منو بپرسه جواب من هم همینه. یوسف نگاهش کرد. استاد محمود چای ریخت و لبخند زد. یوسف به گل‌های وحشی توی گلدان نگاه کرد. برخاست: «منو ببخشید باید یه سری به خانه بزنم. آقا اسفندیار، حتما دوباره باید همدیگر رو ببینیم. قرارشو با استاد محمود بذارید من فردا می‌آم این جا». استاد محمود گفت: «اسفندیار همین جا می‌مونه». یوسف دسته گلش را از توی گلدان برداشت و راه افتاد.». (ص ۲۴۰).

رمان‌نویس شکل یا «فرم» را هنرمندانه در خدمت بیان محتوایی مدرن و پسامدرن قرار داده است. رمان «الف قامت دوست» هم مبین صناعت پردازی مدرن و پسامدرن است و هم نشان دهنده‌ی نگاهی هوشمندانه به ضرورت ارائه‌ی محتوایی تامل انگیز و مربوط به زندگی در عصر مدرن و پسامدرن. داستان هم سویه‌ای مدرن معرفت شناسیک دارد و حال و هوای پسامدرن وجود شناسیک به خود گرفته است. معرفت شناسی در کنار متافیزیک و اخلاق و منطق، یکی از چهار حوزه‌ی فلسفی است که به ماهیت و محدویت‌های شناخت انسان از جهان پیرامون و نیز شناخت سایر اذهان می‌پردازد.

منصور آذرنوش سعی می‌کند تا ماهیت «معرفت» یا چگونگی «شناخت» را در کانون نگاه خواننده قرار بدهد. مساله‌ی اصلی داستان‌های مدرن، چگونگی تفسیر جهان است و نویسنده داستان رئالیستی راوی دانای کل «یا سوم شخص» را انتخاب کرده است. راویان سخنگوی این رمان گاهی با سوم شخص در یک موضع قرار می‌گیرند و به مرور کشته می‌شوند یا خودکشی می‌کنند یا دچار شک گرایی و رنج مفرط می‌شوند.

اسفندیار، شخصیت اصلی داستان بعد از هشت سال از زندان آزاد می‌شود و به دنبال جای پای مریم در خانه‌ی دوستان مریم می‌گردد و در گفت‌وگو با شکوه و مادر روبیک و یوسف و محمود، تشکیلات سوسیالیستی را ترک می‌کند و دنبال زندگی می‌رود. راوی سخنگوی داستان، بیش از آن که داستانی را بازگویی کند، تنش‌های درونی و اضطراب وجودی خود را به نمایش می‌گذارد. اسفندیار مثل مریم از خود سوال می‌کند و در خیابان و دشت و دمن و باغ و حیاط منزل قدم می‌زند. همه گویا چون غمی دونده در همه جا سرک می‌کشند. اتخاذ این منظر روایی مدرنیستی موجب مطرح شدن پرسش‌های معرفت شناسیک می‌شود که من در این زندان چه می‌کنم؟ چرا این جهانی که من جزیی از آن هستم چه هستم و چه کار می‌کنم؟ چرا من در این تنگنا گرفتار شده‌ام؟ چرا مریم مرا بعد از این همه مرارت ترک کرده است و ازدواج کرده و به خارج رفته؟

نویسنده‌ی پسامدرن می‌کوشد تا از طریق رویدادهای داستان این پرسش‌ها را به ذهن خواننده منتقل کند که هر جهان چه ماهیتی دارد؟ انواع مختلف جهان کدام‌اند؟ این جهان چگونه تشکیل می‌شود و از چه نظر با یکدیگر متفاوت‌اند، وقتی جهان‌های متفاوت در تقابل با یکدگر قرار می‌گیرند، یا هنگامی که مرز میان آنها نقض می‌شود، چه اتفاقی می‌افتد؟

رمان‌نویس میان دو سطح وجود شناسی در نوسان است: یکی سطح دنیایی که داستان در آن رخ داده است و دیگری سطح دنیای تخیلی و رویایی داستانی که خود راوی سخنگوی سرگرم نوشتن آن است و به آن اعتقاد دارد. سطح داستان راننده‌ی تریلی که در زندان فکر می‌کند در جزیره‌ی رویایی یا گلستانی که با آن زن چشم آبی در ساحل قدم می‌زند. راوی در جایگاه یک شخصیت در همه جا حضور دارد. او شخصیت‌هایی در نصاب خودش پرورش می‌دهد. توصیف‌های صحنه‌های داستان همه باور پذیرند، زیرا اصل بنیادین داستان واقعی است.

منصور آذرنوش به مرور انقطاعی در خط روایت ایجاد می‌کند. او در بخش پایانی اضطراب تحولات درونی یوسف، راننده‌ی تریلی را با هیجانی بالا به نمایش می‌گذارد. یوسف می‌خواهد با تریلی از بالای قله به آسمان پرواز کند و با سر مثل آن دختر انتحاری در دره سقوط کند و متلاشی شود، که راننده‌ای جوان او را با لطایف الحیلی دوستانه نجات می‌دهد. این بخش، گویا کمی تصنعی و ساختگی شده است و از بخش‌های دیگر از صف بیرون زده است. نویسنده باید این بخش را روغنکاری کند و با فصل‌های دیگر، آن را هماهنگ گرداند و هم سطح گرداند تا شکل داستان آسیب نبیند. بهترین بخش این داستان بلند، بخش مریم است. نویسنده با وسواس عجیبی حالات بیرونی و درونی مریم را تصویر می‌کند: «مریم مجالی داشت تا به حیاط خانه برود. زیر درخت آلبالو بنشیند و به آب نما خیره شود و فکر کند که چه اتفاقی افتاده است. تمام آن زندگی مشترک، تمام آن گذشته‌ی پر فراز و نشیب این چند سال، ناگهان فرو ریخته بود. مریم احساس می‌کرد در آستانه فصل دیگری از زندگی ایستاده است. درخت غرق آلبالو بود. آلبالوهای درشت و خوندار. مریم یکی از آلبالوها را چید. با دو انگشتش آن را فشار داد. قطرات سرخی روی دستش پاشید و ناگهان دلش شور افتاد «ای اسفندیار مغموم...» (ص ۱۲۹-۱۳۰) این توصیف و تصویر نمایی بیرونی و درونی دارد. خون آلبالو با خون دختری که خود را منفجر کرده درهم آغشته شده است. این خون، خون اسفندیار است که از کالبدش رخت بسته است و این اسفندیار مغموم شاملو است: «تر آن به که چشم پوشیده باشی، ای اسفندیار مغموم».

مریم وقتی شلوار جیر و پیرهن ساده‌اش را دور می‌اندازد و لباسی اشرافی زیبا و گوشواره‌ای گران قیمت به گوشش آویزان می‌کند و با مصدق با ماشین مدل بالا به باغ و در و دشت می‌رود و دیگر به سراغی از «درخت دوستی» نمی‌گیرد، آهنگ رفتن کرده است. او با گریه دست اسفندیار را محکم در دست می‌گیرد و با شجاعت در هنگام ملاقات در زندان می‌گوید: «ترا هیچ وقت من دوست نمی‌داشته‌ام...» گمان غالب من آن است که مصدق، پسر دایی مریم، اسفندیار را از مرگ نجات داده تا با مریم ازدواج کند و با او به فرانسه سفر کند. چرا منصور آذرنوش در این مورد امساک کرده؟ شاید به این علت که این بخش با بخشی از رمان «چشم‌هایش» بزرگ علوی می‌تواند مشابه شود.

از نگاه من، رمان «الف قامت دوست» به هر صورت از رمان «چشم‌هایش» چند پله جلوتر پیش می‌رود. چون شخصیت‌های رمان آذرنوش مدرن‌ترند و لحن این شخصیت‌ها هم مثل هم نیست و به قول باختین لحن‌ها نشانگر افکار و شغل‌های شخصیت‌هاست. بجز مردان که در جریان این حوادث له می‌شوند، زن‌ها هم در جهان مردسالار، خاک و خاکستر می‌شوند. شخصیت‌های زن مثل مادر مریم، شکوه، اعظم، مادر روبیک و طلعت، هیچ‌کدام حال مساعدی ندارند. و نکته آخر هم این است که پدر شکوه و یوسف، شخصیت‌های مطلوب و کارسازی هستند. نویسنده توانسته با مهارت، آنها را در کوران حوادث، سخته کند و برآورد و در صدر بنشاند و اما نثر نویسنده هم طنین دلپذیر و تاثیرگذاری دارد. جمله‌ها کوتاه و موجز و فشرده است و منصور آذرنوش دچار اطناب و دراز گویی و پرچانگی نشده است.



یادداشت

رقص مرگ در کوچه پس کوچه‌های شرجی



مریم طباطبائیها
مترجم و منتقد

در میان آثار درخور توجه ادبیات اقلیمی ایران، نام احمد آرام با فضایی که در آن، مرز میان واقعیت عینی، هذیان، کابوس و اسطوره رنگ می‌بازد، گره خورده است. اگر بخواهیم نقطه عطف و شاخص‌ترین اثر در کارنامه رمان‌نویسی او را در همین راستا مورد بررسی قرار بدهیم، بدون شک باید به رمان «مرده‌ای که حالش خوب است» اشاره کنیم. اثری که در سال‌های پایانی قرن گذشته منتشر شد و نشان داد که ادبیات جنوب ایران ظرفیت بسیار بالایی برای درآمیختن رئالیسم تند و تیز با رویکردهای مدرنیستی و عناصر گوتیک دارد. این رمان نه تنها روایتی از زیست بومی یک جغرافیا به حساب می‌آید، بلکه کاوشی ست روان‌شناختی در اعماق ذهن انسان در مواجهه با زوال، مرگ و حافظه. رمان با لحنی آرام و ساختاری نسبتاً آشنا و ملموس آغاز می‌شود. فضایی که به نظر می‌رسد قرار است روایتگر زندگی روزمره، روابط خانوادگی و لایه‌های اجتماعی طبقه‌ای خاص در حاشیه خلیج فارس باشد. اما دیری نمی‌پوید که این شمایل واقع‌گرایانه، ترک بر می‌دارد و از هم می‌گسلد. احمد آرام با مهارت تمام، خواننده را از پلکان واقعیت به درون دالانی از ابهام و سوررئالیسم بومی هدایت می‌کند و ما از واقع‌گرایی تا فروپاشی مرزهای ادراکی را با هم شروع به تجربه می‌کنیم. محور اصلی داستان حول زندگی و مرگ پدری می‌چرخد که شخصیتی پیچیده، عیاش، گریزان از هنجارهای متعارف اجتماعی و در عین حال به شدت دوست داشتنی و مسحورکننده دارد. مرگ پدر پایان این ماجرا نیست، بلکه تازه آغاز نقطه عطفی است که در آن حضور غایبش که به زعم من تازه به وجودیتی پررنگ بدل می‌گردد، سایه سنگینی بر روابط بازماندگان می‌اندازد. در جهان این رمان، مرگ، یک پدیده مطلق زیستی و مقوله‌ای آشنا با مفاهیم خاص و ماندگارش نیست. مرگ حالتی سیال است که در آن مرده گویی تسلط عجیبی بر زندگان دارد، نفس می‌کشد، قضاوت می‌کند و در فضای خانه و ذهن راوی به سایه‌ای ماندگار و هدایتگر بدل می‌شود. انتخاب عنوان کتاب، «مرده‌ای که حالش خوب است» خود کنایه‌ای درخشان و طعنه‌آمیز به این پارادوکس میان ارزش‌ها و سنت‌های ذهنی نویسنده است. جایی که زندگان از درون خویش مرده‌اند و محو و پرابهامند و در عین حال مرده، با تمام تناقض‌هایش، زنده و پویا در جریان است.

یکی از ارزش‌های محوری در رمان «مرده‌ای که حالش خوب است»، پیوند زدن تکنیک ادبی گروتسک با مختصات اقلیمی جنوب است. همین جا لازم است توضیح بدهم که گروتسک، یکی از مفاهیم مهم و جذاب در ادبیات داستانی، به‌ویژه در رمان‌نویسی و شیوه‌ای در بازنمایی واقعیت است که در آن عناصر عجیب، نامتعارف، هولناک، مضحک و گاه چندش‌آور در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند. و احمد آرام از این مقوله بارها در رمان‌هایش به زیبایی استفاده کرده است. جنوب در ادبیات آرام، سرزمینی تفت دیده، مه‌آلود، شرجی و خفقان‌آور است که در آن گرما و رطوبت، تنها پدیده‌های جوی نیستند، بلکه کاتالیزورهایی برای فروپاشی روانی انسان‌ها در شرایط خاص به شمار می‌روند. اشیاء، بوها (نظیر بوی نمک و فساد) و فضاهای بسته و تنگ در داستان‌های او کارکردی نمادین پیدا می‌کنند و آرام به شکلی مثال زدنی این تلفیق‌ها را در جای جای رمانش به خواننده نشان داده است. او با بهره‌گیری از تکنیک‌های هنرهای نمایشی که ریشه در پیشینه تئاتری او دارد صحنه‌پردازی‌های رمان را به گونه‌ای که خواننده مدام حس می‌کند در یک صحنه تئاتر ابزورد حضور دارد سازماندهی می‌کند. دیالوگ‌ها بریده بریده، ایجاز زده و تکه تکه هستند و وزن عمده‌ای از بار عاطفی و تنش‌های میان متن را به دوش می‌کشند. نویسنده از طولانی کردن عامدانه متن و بسط و گسترش آگاهانه کلام برای تاکید و توضیح بیشتر بیزار است. کلمات با وسواس خاص کنار هم چیده شده‌اند تا فضای سنگین تعلیق و وهم لحظه‌ای از متن رها نشود. اگر بخواهم این رمان را از منظر روایت شناسی مدرن توصیف کنم، می‌توان گفت که رمان آرام تجربه‌ای قابل تأمل در زمینه چند صدایی و بحران هویت به حساب می‌آید. راوی در تقابل با سایه پدر و بحران‌های درونی خویش، دچار شکاف و بهتر بگویم بحران شخصیتی می‌شود. خواننده با متنی روبه روست که در آن روایت خطی کلاسیک درهم شکسته و حافظه به شکلی تکه‌تکه و تداعی‌گرایانه عمل می‌کند. امروز که احمد آرام دیگر در میان ما نیست، بازخوانی آثار او همچون رمان «مرده‌ای که حالش خوب است» بیش از پیش اهمیت می‌یابد. درست مثل میراثی که فراموش نمی‌شود. این رمان گواهی بر توانایی ادبیات اقلیمی ایران در گذر از مرزهای محلی و رسیدن به دغدغه‌های انسانی فراگیر است. آرام به ما آموخت که چگونه می‌توان با نثری تمیز و منظم، روایتی چندلایه و فضایی سرشار از وهم و راز، از بن بست‌های ذهنی انسان مدرن سخن گفت. رمان «مرده‌ای که حالش خوب است» دعوتی برای ورود به دنیایی است که در آن مرگ پایان روایت نیست، بلکه آغاز کشف تاریک‌ترین زاویه‌های روح آدمی است، آدمی که گاهی حتی در شناخت خود نیز دچار بحران‌های وصف ناپذیری می‌گردد.

